

بیانات در دیدار مسؤولان و هنرمندان "دفتر هنر و ادبیات مقاومت" حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی - 25 تیر/ 1370

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلبی که باید به برادران عرض کنم، بیش از همه چیز، همان مراتب تشکر خودم است. خیلی از حرفهایی که در ذهنم بود تا اگر يك وقت شما را دیدم، بگویم، در خلال گزارش آقای زم (1) بود. معلوم می‌شود که خود شما بحمدالله به همه‌ی جوانب این قضایا توجه دارید. من همین اندازه از شما تشکر کنم که به این فکر افتادید و در این راه استقامت ورزیدید و آن سرمایه‌ی را که خدای متعال به شما داده، صمیمانه و بحق در این راه مصرف می‌کنید. هیچیک از این چیزهایی که ما داریم، متعلق به ما که نیست؛ متعلق به اوست و اراده‌ی ما هم باید در راه رضا و خواست او به کار رود. این سرمایه، چیز خیلی باارزشی است. من به عنوان برادر شما و يك مسلمان که نسبت به این مفاهیم احساس دلسوزی می‌کند و نسبت به این گونه مسائل خالی از دغدغه نیست، و همچنین به عنوان خواننده‌یی که از این نوشته‌ها می‌خواند و التذاذ معنوی می‌برد، از شما تشکر می‌کنم.

همان‌طور که عرض کردم، تقریباً همه‌ی این کتابهایی که شما از «دفتر هنر و ادبیات مقاومت» منتشر کرده‌اید، خوانده‌ام و بعضی از آنها را بسیار فوق‌العاده یافته‌ام. همین «فرمانده‌ی من» که ذکر شد، از آن بخشهای بسیار برجسته‌ی این کار است. نفس این فکر، فکر مهمی است. آنچه هم که آنجا نوشته شده و عرضه گردیده - حالا یا شما نوشتید، یا خود آن افراد نوشتند و برای شما فرستادند و بعد ویراستاری شده - بسیار چیز برجسته‌یی است. من وقتی اینها را می‌خواندم، به این فکر می‌افتادم که اگر ما برای صدور مفاهیم انقلاب، همین جزوه‌ها و کتابها را منتشر بکنیم، کار کمی نکرده‌ایم؛ کار زیادی انجام گرفته است. البته ایشان (2) مژده دادند که بحمدالله به فکر ترجمه‌ی اینها هم هستند. اینها بسیار باارزش است.

جزوه‌یی هم به نام «مقتل» دیدم، که آن لحظه‌های حساس و تعیین‌کننده را شکافته بود؛ نقاطی که اصلاً مفاهیم اسلامی در آنجا خودش را نشان می‌دهد. در لشکرکشی - به عنوان کلان کار - چیزی از مفاهیم اسلامی دیده نمی‌شود. همه‌ی دنیا لشکرکشی می‌کنند، همه‌ی دنیا می‌جنگند، همه‌ی دنیا بالاخره يك روز می‌برند و يك روز می‌بازند، همه گریز دارند، همه هم حمله و فداکاری دارند؛ اما آنجایی که بخصوص تفکر و روحیه و منش اسلامی خودش را مشخص می‌کند، جاهای خاصی است. آنجاها را جستن و روی آنها تکیه کردن و آنها را خوب بیان کردن، حقیقتاً کار برجسته و مهمی است. خوشبختانه کارهای شما از همین قبیل است.

بله، من هم در این نگرانی‌یی که اشاره کردند، با شما برادران شریکم و این دغدغه در ذهن من هست که فرهنگ جنگ و فرهنگ انقلاب و درحقیقت روحیه‌ی انقلاب - آن روحیه‌یی که در جنگ، میدانی برای رشد و بالندگی پیدا کرده بود - از بین برود. البته باید به خدای متعال توکل کرد و به آینده خوشبین بود؛ که من حقیقتاً به آینده خوشبینم و خیلی از افقها را خوب و روشن می‌بینم. به هر جهت، این دغدغه وجود دارد و راه زایل کردن آن هم این است که ما تلاش بکنیم؛ یعنی وقتی به قدر وسعمان تلاش کردیم، دیگر دغدغه‌یی نخواهیم داشت.

اعتقاد این است که اگرچه جنگ به خودی خود موضوعیتی ندارد، اما عرصه‌ی بسیار مهمی برای بروز روحیه‌ی اسلامی و انقلابی و خصلتهای مسلمانی درست است؛ از این جهت بسیار ارزشمند است. از بودن آن چنان زمان و محیطی بایستی شکرگزار بود؛ از نبودنش باید آدم واقعاً متأسف باشد و غصه بخورد. اگرچه کسی از جنگ - از حیث

جنگ - خوشش نمی‌آید، اما این روی دیگر سکه، چیز بسیار عظیمی برای ماست. ما حالا که دیگر جنگ نداریم و نمی‌خواهیم هم به دست خودمان يك جنگ درست کنیم که عرصه‌ی انقلاب بشود، لیکن آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند. ما باید از آنچه که در این هشت سال جنگ اتفاق افتاده، آن روحیه‌ی مقاومت، آن روحیه‌ی فداکاری همراه با اخلاص - همانی که حقیقتاً در عرصه‌های جنگ ما وجود داشت - استفاده کنیم.

آن جایی که نوشته‌های شما حاکی از اخلاص است، آن نقطه انسان را تکان می‌دهد. هر چیزی شما ارایه کنید که نشانگر اخلاص باشد، خیلی اهمیت دارد؛ والا همه فداکاری می‌کنند؛ برای تعصب و خودنمایی هم فداکاری می‌کنند؛ خطر مرگ هم دارد. مثلاً خلبانی در يك مانور، جلوی چشم مردم چند معلق می‌زند و صدی پنجاه هم ممکن است سقوط کند؛ اما او این را برای خودنمایی قبول می‌کند. به خاطر خودنمایی، بیش از این را هم می‌کنند؛ مثلاً بعضی خودشان را آتش می‌زنند! اینها ارزشی ندارد. آن جایی که کار با اخلاص همراه است، یعنی انسان فقط برای خاطر خدا و برای انجام وظیفه‌ی الهی کاری را انجام می‌دهد، آن صفا و درخشندگی این را دارد. در نشان دادن این نقطه‌ها و جاری کردن این روحیه در طول و امتداد تاریخ ما، باید خیلی تلاش کرد؛ از آن هشت سال جنگ باید استفاده کرد.

از اول تا آخر حادثه‌ی عاشورا، به يك معنا نصف روز بوده؛ به يك معنا دو شبانه روز بوده؛ به يك معنا هم هفت، هشت روز بوده؛ بیشتر از این که نبوده است. از روزی که امام حسین وارد سرزمین کربلا شد، تا روزی که از خاندان خود جدا گردید، مگر چند روز بوده است؟ از روز دوم تا یازدهم محرم، هشت، نه روز بوده؛ خود آن حادثه هم که نصف روز است. شما ببینید این نصف روز حادثه، چه قدر در تاریخ ما برکت کرده و تا امروز هم زنده و الهامبخش است. این حادثه فقط این نیست که آن را بخوانند و بگویند و مردم خوششان بیاید یا متأثر عاطفی بشوند؛ نخیر، منشأ برکات و حرکت است. این، در انقلاب و جنگ و گذشته‌ی تاریخ ما محسوس بوده است. در تاریخ تشیع، بلکه در تاریخ انقلابهای ضد ظلم در اسلام - ولو از طرف غیرشیعیان - حادثه‌ی کربلا به صورت درخشان و نمایان اثربخش بوده؛ شاید در غیر محیط اسلامی هم اثربخش بوده است. در تاریخ خود ما - یعنی در این هزار و سیصد، چهارصد سال - همان نصف روز حادثه اثر کرده است. پس، عجیب و بعید نیست. ما اگر نخواهیم هشت سال جنگ خودمان را با آن هشتتنه ساعت عاشورای امام حسین مقایسه کنیم، یا آن را خیلی درخشانتر بدانیم - که واقعاً هم همین است؛ یعنی من هیچ حادثه‌یی را در تاریخ نمی‌شناسم که با فداکاری آن نصف روز قابل مقایسه باشد؛ همه چیز کوچکتر از آن است - لیکن بالاخره طرحی از آن، یا نمی‌از آن یم است. چرا ما فکر نکنیم که در داخل جامعه‌ی ما، برای سالهای متمادی می‌تواند منشأ اثر باشد؟

همیشه این نکته در ذهنم بوده که حادثه‌ی دوم فروردین - حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه - در مقابل حادثه‌ی پانزده خرداد، حادثه‌ی کوچکی بود؛ اصلاً قابل مقایسه با آن نبود. حادثه از يك ساعت یا دو ساعت به غروب شروع شد، تا يك ساعت بعد از شب ادامه داشت؛ یعنی سه، چهار ساعت به صورت شدید طلبه‌ها را در محیط مدرسه‌ی فیضیه کتک زدند و تهدید و اهانت کردند، و به صورت رقیق‌ترش تقریباً در خیابانهای اصلی قم آنها را زیر فشار قرار دادند. تا آن جایی هم که ما اطلاع داشتیم، گمانم یکی، دو نفر در آن حادثه کشته شدند و البته عده‌ی زیادتری هم مجروح گردیدند. بنابراین، حادثه ابعاد خیلی زیادی نداشت. امام توانست آن حادثه را برای به حرکت درآوردن همه‌ی ملت ایران مورد استفاده قرار دهد. پانزده خرداد را که امام به وجود نیاورد - در این روز امام در زندان بود - پانزده خرداد يك حادثه‌ی خودجوش بود. پانزده خرداد، محصول حرکتی بود که امام در دوم فروردین به وجود آورد. من در همان سال، این نکته را به امام عرض کردم. نزدیک عید سال 43 بود که من از زندان آزاد شده بودم و توانستم با تدبیری خدمت امام - که آن وقت در خانه‌یی در قیطریه بودند - بروم. من در همان چند لحظه‌یی که توانستم خدمت ایشان بروم و دستشان را ببوسم و با آن حال منقلبی که از دیدنشان داشتم، چند کلمه با ایشان حرف بزنم، همین مطلب را

عرض کردم. گفتم نبودن شما در بیرون، موجب شد که پانزده خرداد با این عظمت، نتواند مورد استفاده قرار بگیرد. یعنی امثال ماها که در بیرون بودند، نتوانستند عשרی از اعشار استفاده‌یی را که امام از دوم فروردین کرد، از پانزده خرداد بکنند؛ درحالی‌که پانزده خرداد کانون عظیمی بود. بعد هم که امام بیرون آمدند و تبعید شدند، اشاره‌ها و حرفهای ایشان در هشیار کردن و زنده کردن روحیه‌ی مبارزه در مردم و به خط آوردن جوانان، پانزده خرداد را آن‌چنان منشأ برکت کرد که در آن مدت مثلاً یک سال یا هشت، نه ماهی که امام نبودند و این حادثه با آن جوش و خروش اتفاق افتاده بود، هیچ‌کس نتوانسته بود از آن حادثه چنین استفاده‌یی بکند.

می‌خواهم بگویم که این يك گنج است. آیا ما خواهیم توانست این گنج را استخراج کنیم، یا نه؟ این هنر ماست که بتوانیم استخراج کنیم. امام سجاد توانست همان چند ساعت گنج عاشورا را استخراج کند. امام باقر و ائمه‌ی بعد از ایشان هم استخراج کردند و آن‌چنان این چشمه‌ی جوشان را جاری نمودند که هنوز هم جاری است و همیشه هم در زندگی مردم منشأ خیر بوده، همیشه بیدار کرده، همیشه درس داده و یاد داده که چه کار باید کرد؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر کدام از ما، هر جمله‌یی از عبارات امام حسین را که برایمان مانده، می‌خوانیم، به یاد می‌آوریم و احساس می‌کنیم که روح تازه‌یی می‌گیریم و حرف تازه‌یی می‌فهمیم.

البتّه در این جاها معنای حرف تازه فهمیدن، مثل فرمول کشف‌نشده‌یی نیست که آن را کشف می‌کنیم؛ نه، صد بار هم شنیده‌ایم. آدم در لحظه‌یی از لحظات حقیقتی را درک می‌کند، بعد غفلتی می‌آید و همانی که درک کرده است، از ذهنش می‌رود؛ طبیعت انسان این‌طوری است. لذا این فکر مستمری که ما احتیاج داریم بکنیم، این تذکر مستمری که ما احتیاج داریم بشنویم، برای این است که آن لحظه‌های فهم و معرفت و فروختگی ذهن و روح استمرار پیدا کند و انسان حالت بسط داشته باشد.

این قبض و بسطی که عرفا می‌گویند، يك واقعیت است. انسان گاهی قبض دارد، اصلاً گرفته و بسته است، همه‌ی حقایق هم جلوی اوست؛ اما از آن حقایق و معارف، ترش‌خی به او نمی‌شود. گاهی هم انسان باز و مبسوط است و همه‌ی شعاعها و انوار به او می‌تابد. در آن لحظه، انسان گاهی مثل خورشید نور می‌دهد. خود انسان هم نورانیت خویش را احساس می‌کند. انسان بایستی این لحظه‌ها را در کلمات و فرمایشهای امام حسین (ع) جستجو کند و برای خودش به وجود بیاورد. این کلمات، چنان لحظه‌هایی را در انسان ایجاد می‌کند.

ما در این هشت سال فداکاری داشتیم؛ شوخی که نیست. همین برادران جانباز و آزاده‌یی را که ملاحظه می‌کنید، هر حادثه‌یی که برایشان اتفاق افتاده، و هر تجربه‌ی مخلصانه‌یی که اینها یا خودشان نشان دادند یا در دیگری دیدند، به نظر من کافی است تا انسانهایی را هدایت کند. این حادثه‌ها و تجربه‌ها، ماها را واقعاً هدایت می‌کند.

من کتابهایی را که می‌خوانم، معمولاً پشتش یادداشت یا تقریظی می‌نویسم؛ یعنی اگر چیزی به ذهنم آمده، پشت آن یادداشت می‌کنم. این کتاب «فرمانده‌ی من» را که خواندم، بی‌اختیار پشتش بخشی از زیارتنامه را نوشتم: «السلام علیکم یا اولیاءالله و احبّائه» (3). واقعاً دیدم که در مقابل این عظمتها انسان احساس حقارت می‌کند. من وقتی این شکوه را در این کتاب دیدم، در نفس خودم حقیقتاً احساس حقارت کردم.

چه کسی می‌تواند این شکوه را به ما نشان بدهد؟ این شکوه وجود دارد، ولی يك نفر باید آن را به ما نشان بدهد. او، چه کسی است؟ او، شما هستید. یعنی اگر شما قدر خودتان را بدانید، می‌توانید حامل آن چنان نورانیتی باشید که انسانها را تکان می‌دهد. آن‌طور حقایق واقعاً ماها را منقلب می‌کند. آن حقیقت اتفاق افتاد و يك لحظه از بین رفت. البتّه در ملکوت باقی است؛ اما در عالم ناسوت و در مادّیت و حساب زمان و مکان ما، در يك لحظه حادثه‌یی اتفاق افتاد و

تمام شد و رفت. چه چیزی می‌تواند این حادثه را ماندگار کند؟ چه چیزی می‌تواند آن را به گونه‌یی که حتی چشم عادی در حضور نمی‌بیند، در غیاب آن حادثه، به دل و بصیرت انسان تفهیم بکند؟ آن، هنر است. هنر این نقش را دارد و می‌تواند این کار را انجام بدهد.

من حوادثی را به چشم خودم دیده‌ام که شاید چشم مادی نتوانسته آنها را درک کند؛ اما بعد که شما هنرمندان آنها را به نگارش درمی‌آورید، یا در قالب نمایش نشان می‌دهید و یا به زبان قصه بیان می‌کنید، من آن حوادث را که بازیابی می‌کنم، می‌بینم عجب حوادثی بوده است؛ تازه شروع به فهمیدن آن می‌کنم. لذا به نظر من، نقش هنرمند مسلمان، نقش فوق‌العاده برجسته‌یی است.

متأسفانه میدان هنر هنوز دست شماها نیست. یکی از معجزات انقلاب، پرورش هنرمندان و روایتگران تاریخ انقلاب است. بحمدالله تعدادی هم هستید، اما کسانی هم هستند که از لحاظ عده و عده بر شما ترجیح دارند، از شما جلویند و امکانات در اختیارشان است؛ بعضیشان از لحاظ هنری هم سرشارند، اما ثروتی در خدمت بیگانگان، و تیغی در دست دشمنانند. انسان معمولاً خودش را در مقابل هنرمند کوچک احساس می‌کند. من خودم وقتی هنرمندان را نگاه می‌کنم، می‌بینم که جایگاه رفیعی در مقابلم دارند؛ اما آن هنرمندانی که هنرشان در خدمت بیگانگان است، هرچند هنرشان هم بالاست و بعضیشان از لحاظ هنری بسیار برجسته‌اند، ولی من در هنری که آنها دارند، ارزشی حس نمی‌کنم.

پول و ثروت و قوت بازو و زبان گویا و بقیه‌ی ثروتهایی که در خدمت حق و انسانها و راستی و درستی نباشد، چه ارزشی دارد؟ ارزشی ندارد. الان علم در خدمت سلاحهای اتمی و در دست اسرائیل است. آیا این ارزشمند است؟ نخیر، هیچ ارزشی ندارد. ارزش این چیزها نسبی است. ارزش مطلق، متعلق به اینها نیست. البته چیزهای ارزشمند مطلق وجود دارد. اصلاً مبانی ادیان، مطلق کردن ارزشهای صحیح و راستین است؛ منتها علم و صنعت و تکنولوژی، از آن ارزشهای مطلق نیست؛ تا در کجا به کار برود، تا در دست چه کسی باشد، تا از آن چگونه استفاده بشود؛ هنر هم از این قبیل است.

اگر شما عده و عده‌تان هم در مقابل خیل هنرمندان آن‌چنانی کمتر باشد، درعین حال ارزشتان به مراتب از آنها بالاتر و بیشتر است؛ اگرچه من فکر می‌کنم که عده‌تان را هم نمی‌شناسم. در این زمینه، اگر لازم دانستید که بعد مطلبی را به من بگویید، بگویید. همین الان، از آن نامه‌ی مفصلی که آقایان نسبت به من اظهار محبت کرده بودند و یک ستون از هنرمندان اسمشان در پایین نامه درج شده بود، یادم آمد. اگرچه من خیلی از اسمها را نمی‌شناختم، اما خیلی بودند. ما یقیناً نیروهای خوب هم زیاد داریم؛ باید اینها را بشناسیم. آن اوایل انقلاب، بعضیها می‌گفتند که قحطالرجال است؛ ما می‌گفتیم که جهل الرجال است. واقعش این است که ما شخصیتها را نمی‌شناسیم.

به‌هرحال، کارتان، کار مهمی است. من همین را خواستم عرض بکنم که بدانید؛ اگرچه شماها می‌دانید. باید هم در این خط و در این صراط، با همت و تلاش بیشتر، با کوچک دیدن مشکلات و بلند برداشتن قدمها، با دور دیدن اهداف، با استمداد از خدای متعال و داشتن اخلاص - که اساس قضیه، همین اخلاص است - ان‌شاءالله راه را ادامه بدهید. ما هم - همان‌طور که عرض کردم - واقعاً به شماها دعا می‌کنیم که خدا توفیقتان بدهد و کمکتان کند. از این که الحمدلله این جریان طیب و طاهر در داخل جامعه‌ی ما هست، خوشحالیم و خدا خدا می‌کنیم که هرچه بیشتر شماها موفق و دلگرم بشوید و دستتان گرمتر به طرف کارهای اساسی و خوب برود و با کمک خدا ان‌شاءالله موانع را بردارید. ان‌شاءالله آقایان موفق و مؤید باشند. سلام من را به برادرانی که در شهرستانها هستند و در این جلسه حضور ندارند، برسانید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

-
- 1) مسؤول حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی
 - 2) حجة الاسلام زم
 - 3) مفاتیح الجنان، زیارت وارث